



کی درخت را بُرید؟

ماهک یک جنگل پُر از درخت کشید.
 چه جنگل قشنگی!
 ماهک گفت: «مامان جان! من الان توی
 جنگل هستم. اگر گفتی کجا؟»
 مامان نقّاشی را نگاه کرد، اما ماهک را
 پیدا نکرد.
 ماهک خندید و داد زد: «آهای مامان
 جان! من اینجا هستم. اینجا!»
 مامان جواب داد: «الان پیدایت می کنم.»



ماهک یک مرتبه
 صدای ارّه برقی را شنید.
 جلو دوید و داد کشید:
 «آهای ارّه برقی، چرا درخت
 را بُریدی؟»
 آقاهه ارّه برقی را خاموش
 کرد. قاه قاه خندید و
 گفت: «بچه جان،
 برگرد خانه. گم می شوی ها!»

همان وقت مامان هم آمد.
ماهک آخم کرد و گفت:
«مامان جان! ببین! این
آقاهه درخت‌ها را دوست
ندارد. درخت را بُرید.»
آقاهه لبخند زد و گفت:
«بچه جان، ناراحت نباش!
من درخت‌ها را دوست دارم. این درخت را کِرم خورده بود. بریدمش



که به جایش درخت تازه بکارم!»
ماهک خوشحال شد.



مامان به آقاهه گفت: «پس شما هم
فهمیدید که ماهکِ من درخت‌ها
را خیلی دوست دارد!»
آقاهه گفت: «چه خوب!» و رفت.
ماهک گفت: «پس من هم درخت
کِرم‌خورده را پاک می‌کنم و به
جایش درخت تازه می‌کشم.»